

روزنامه

یادداشت

سکوت و فراموشی

نگاهی به مفاهیم شعری «کنار جاده بنفش کودکی ام را دیدم»، **شهاب مقربین**

به‌الدین مرشدی

کلمات کلیدی شاعر کم نیستند. کلمه‌ای مانند «هیچ» در نگاه شاعر جاندار است. مفهوم برخی تصاویر در ادامه همان سردی و انفعال «هیچ» را تداعی می‌کنند و با همین کلمه و هیچ بودن زندگی و در عین تفکر «زندگی همین است» و زندان بودن و تنگ بودن زندگی را هم به رخ می‌کشد. در نظر او هیچ چیز معنای خاصی ندارد و این است که در شعر هایش هم، هیچ اتفاقی را رقم نمی‌زند و او راوی هیچ اتفاقی نیست: «**او هیچ اتفاقی نمی‌افتد**» در ادامه

همین «هیچ» می‌بینم تعبیر دیگری هم دارم. «نیست». برخی عناصر در شعرهای او «نیست» هستند: «دروای که نیست. . . ایبا درختان انگار نیستند» یا «به جست‌وجوی جایی که جایی نیست» . . . زمان هم در اشعار شهاب مقربین کم است. او به گونه‌ای در لحظه و در این جهان گم است. گم‌شدگی نیز تصاویر خاص اتفاقات شعری او را رقم می‌زند. اتفاقاتی که گاه در پی رخ‌دادن اتفاق به سرمی‌برند و گاه رموزش جلوه می‌کنند. گاه این رموز بودن به گونه‌ای وحشت‌انگیز جلوه می‌کند. زمان در «کنار جاده بنفش . . . ساکن و ایستاده است. که این سکون به گم‌بودن و سردی و انفعال و سخت بودن شرایط شعری شاعر کمک کرده است. او در کنار همین خصوصیات است که شعرش را رازآلود می‌کند. این رازها و رمزهایی که کاملا ذهنی خود شاعر هستند.

«کدام گم‌شده تا اینجا تو را آورده است. / برگشته‌ای و خوابت برده/روی این نینکنت که چیزی نمانده است/نه بعدازظهر نه سایه/و نه هیچ/». . . چه گونه می‌توان گریخت/جای خناسی طشاپ‌بازای‌ها/بیرشخاسه درختسان/تاب می‌خورد. . . «اجتماع شعری در شعرهای «کنار جاده بنفش. . .» واقعیت بیرونی هم مانند آدم‌ها از نگاه ذهنی خود شاعر است. بیرونی با شکل هرروزه‌اش در شعر راه پیدا نمی‌کند. در حقیقت واقعیت بیرونی هم مانند آدم‌ها از نگاه ذهنی خود شاعر است.

می‌بینم واقعیت بیرونی آفت‌در تلخ و سرد است که شاعر ترجیح

می‌دهد.واقعیت ذهنی خودش را نشان دهد. آن‌قدر ذهن گراپی می‌ورد.کنده‌های شعر به سمت که شاعر غایب ریشه دارد.

«مثل زمین گروستان/که چیزی نمی‌خواهد/مگر صدای

سخت‌خش برگی از باد.»در ادامه نگاه شاعر سکوت را هم

سکوت عنصر شعری و حسی او است. که حتی او سکوتش را هم

پنهان می‌کند. شاعر در پی دستیابی به سکوت است: «دیگر چیزی

نمی‌خواهم /مگر صدای نجوایی

که چیزی بگوید پنهان/پنهان‌کنند سکوت مرا/» او در ادامه

سکوت فراموشی را هم وارد شعر می‌کند. عنصری سرد و متغیعل. این است که در پی فراموشی، کودکی وارد شعرش می‌شود. کودکی‌ای که عنصر فعال شعر اوست. او در این اشعار کودکی را فراموش کرده است، بازی‌های کودکی را فراموش کرده است. او تصاویری و حس‌تاکتی از فراموشی خلق می‌کند: «امروز بازی‌هایت را فراموش کرده‌ام/فرمود چشم‌ت را از یاد خودم برد نامت را در پاییز که هر چیزی را از خود خواهد برد. . .»با حضور فراموشی، مرگ هم عنصر آشنای شعر شهاب مقربین می‌شود.

این مرگ در شعرهای او عمومی شده و ریشه‌دار در اکثر جاها

حضور دارد. تصاویر بیرونی که حتی غیرمستقیم مرگ را

تداعی می‌کنند، مرگی که در سردی شعرهای او رخنه کرده است.

«فرزاد نیزقرفی نمی‌کند کنجازیر طنبلی که پالاش در باد/

شاید او پاتین/چارپایه‌ای که فرو خواهد افتاد/شاید از یاد خواهم

بر چیزی بویم/را که از دست دادی.»در این شعر او مفاهیم

را در «قرقی نمی‌کنم»، رازآلودگی و رموز بودن را «شاید»،

دریند بودن را در «طناب»، رهاشدگی را در «باد» و «افتادن»

گم‌شدن و فراموشی را در «ماز پدرو» و مرگ را در تلک صبر جا

حده است. این گونه است که همه چیز به یک نکه غیرمستقل و

سرد در حال اتفاق افتادن است. او خیال و خواب را هم در پی

شاعر ذهنی شهرهایش در جمع‌شده می‌کند. تصاویری که

عناصر در کنار جاده بنفش. . . «خلق می‌شد، اکثر آلتی‌کننده

خاطره هستند؛ یاد خاطراتی که شاعرا بر یاد و حساسیت خود آنها را

بازگو می‌کند. خاطراتی که تلخی عنصر اصلی شان است. او این

خاطرات را در خیال و خواب‌های رنگ می‌دهد. / . . / بوی

برگ‌های یوسپه دیدارم/دردی که به بعدازظهر پاییز پانزده سال پیش

رفت/برگ‌ها می‌چرخیدند و روی نینکنت‌ها می‌نشتند/کلام‌هم

نیز/لما/دوباره/او را که لبخند می‌زد/دیدم. . . «ارتباط‌ها در اشعار

او حذف شده‌اند. یا شعرهازیریکانه در عدم ارتباط شکل می‌گیرند.

گاه ارتباطی میان آدم‌های شعری او نمی‌بینم، و همه‌شان مجرد و

منفرد در پشت حضور دارند. «ارتباط‌ها در خیال و وهم شکل

می‌گیرند. مثلا هنگامی که از بچه شعرش تصویر می‌سازد که بر

بشت پدرش چون اسیب سوزان است و پدر او از این اتاق به اتاق

دیگر به پناشی ماه می‌برد، می‌بینم این تصویر در خیال کودک

شکل گرفته است. و عدم دیدن آدم‌ها در فضای سرد و منفعل

خلق شده‌ای نشان می‌دهد که: «پدرش خوابش برد. . .»این

گسستگی ارتباط میان آدم‌های شعری شهاب مقربین، بیشتر در

خاطره‌های است که میان آنها فاصله ایجاد کرده است. خاطرات و

فاصله‌ای که این خاطرات با فضای امروز زندگی شاعر ایجاد کرده

است. عدم ارتباط بین آنها را طبیعی و براساس یک روال

وحشت‌انگیز ایجاد می‌کند که حتی گاه مثلا عنصر باران، نقش

برهم‌زننده ارتباط‌ها را بازی می‌کند. «در فاصله‌ی من و آنچه که تو

بودی/باران‌های بسیار آمدند و شستند/هرچه بود. . .»او این عدم

ارتباط را در فضای جبرگونه‌ای که بر زندگی آدم‌ها ایجاد شده

است، تعریف می‌کند. او نمایشگر این عدم ارتباط و جبر حاکم

بر زندگی است. درد هم عنصری است که در پشت تصاویر شعری

شاعر خود می‌نشان می‌دهد. شهاب مقربین در شعر «باز. . .»

میراث را به تصویر می‌کشد. این موضوعی است که در شعر

«درواهای ماسه‌ای. . .» هم هست. او در پی این میراث چرخه‌ای

ایجاد می‌کند؛ چرخه‌ای که همه چیز، از گذشته تا هنوز در آن

تغییری نکرده است. او در ادامه، در بروز و امروزش را جابه‌جا

تصویر می‌کند و نیز تفاوت‌هایشان را نشان می‌دهد. چرخه‌ای

ایجاد می‌کند که برای شاعر دردناک و عذاب‌آور است و درد را

تداعی می‌کند: «کلمات آرام نمی‌گیرند/و همچنان که بپرند/این پن

به با تو/او را تو با فرزندت/این بین دیرینه‌را/از پشت خود/از یاد

تاریخ نازیک آورده‌ام و/با خود می‌بریم/مقربین در نهایت همه‌چیز

را در هم می‌پیچد. عناصر زندگی و طبیعت دور و برش با عناصر

ذهنی اش درهم پیچیده می‌شود. اطلسی‌ها را در یادها می‌کند.

«تو» شعش را از دل زمین می‌بوید/«اطلسی‌ها/یاد که می‌آید/

به یادشان/برهم‌خم می‌شوند/در هم موج می‌زند/آزم‌هم دور

می‌شوند/تو از کجا آمدی، شنواری توشه‌ای از ریشه‌ی گیاهان

است. «به‌حکاجان می‌بخشد. تصویراتی از «تو» می‌کند

که می‌آید و بعد اطلسی‌ها را به باد می‌دهد و اینگونه اطلسی‌ها را

«تو» می‌شعش می‌گیرد. «من به ناگهان می‌بینم/اطلسی‌ها را/باد

برده است. او همه‌چیز در تصویر پیچیده می‌شود و شکل

می‌گیرد. شهاب مقربین تصویرگر خیالات بی‌دربی‌اش است؛

تصاویری فراوان با مفاهیمی به همان فراوانی، به‌سوزی‌رگی که

طبیعت، عنصر اصلی خیال او است. طبیعی سرد که در ذهن

شاعر ویران‌کننده ظهور می‌کند و خیالات و رویاها و زندگی هر

روزه‌آدم‌های حذفت شعرش را

تصویر می‌کند و ویران می‌کند.

بخش پایانی

شاعران معاصر ایران

شعر شاعران معاصر ایران چندی است که در سرزمین‌های آلمانی‌زبان شروع به نشو و نشر کرده است. گرچه هنوز ترجمه و انتشار سروده‌های شاعران معاصر ایران به گستردگی شعر شاعران

عرب نرسیده است و هنوز نیما و فروغ و شاملو، آوازه آودنیس و

ما حداقل در آن است که در کنار «شاعران حرفه‌ای» فیلمسازان و

تقاشان‌نام هم، اگر نه در ایران، حداقل در اروپا، کمابیش شهرت

شاعری یافته‌اند؛ کسانی چون عباس کیارستمی که ترجمه

هایکو گونه‌هایش با عنوان «همراه با باد» با پی گفتاری از «پتر

هاندکه»، نویسنده سرشناس اتریشی، سال گذشته در آلمان انتشار

یافت. در سال گذشته میلادی، مجموعه‌ای نیز از شعرهای

شاعران زن سرزمین‌های شرق مسلمان که آن‌ماری‌شیل در واپسین

سال‌های زندگی خود به آلمانی ترجمه کرده‌بود با عنوان «کتلی به‌نام

سیمین بهبهانی، فروغ فرخزاد، پری توتاکر، واداه صفرآزاده، بهاز

رهادوست، گیتی خوسدل و فرشته یمینی شریف. شیمل در آثای

پژوهش‌های خود پیرامون عرفان و ادبیات مشرق زمین از دوره‌های

نخستین تا سده بیستم میلادی، از میان سروده‌های زنان عرب و

ترک و ایرانی و ازبک و اردو، و زیباترین شعرها را برگزیده و با زیبایی

و گویایی توصیف‌ناپذیری به زبان آلمانی ترجمه کرده و پیشگفتاری

بسیار جالب و آموزنده نیز دربارهٔ نقش عارفان زن در جایگاه شاعران

و میان اسلام بر کتاب افزوده بود. او تاکید دارد که ادر این مقدمه

شعرهای معاصرین، فروغ فرخزاد بی‌تردید از جایگاهی والا

برخودر است. و در ادامه می‌نویسد: «این نخستین‌بار نیست که

شعرهای فروغ به زبان آلمانی ترجمه می‌شود؛ پیشتر نیز مجموعه‌ای

از سروده‌های او را کورت شارف و برخی را سیروس آتابای به آلمانی

ترجمه کرده بودند. «اشاره شیمیل بیشتر به ترجمه‌های کورت شارف

از سروده‌های فروغ فرخزاد است که چند سال پیش از این در دفتری

با عنوان «آن روزها» منتشر و پس از اندک زمانی انتشاری شد. و

ایک در حال حاضر نایاب است. «در دههٔ شصت گذشته، گوتبه

در لیسبون پرتغال است. میان سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۹ میلادی

شعرهای او را کورت شارف و برخی را سیروس آتابای به آلمانی

ترجمه کرده و منتشر کرده است. «در دههٔ شصت گذشته، گوتبه

در لیسبون پرتغال است. میان سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۹ میلادی

شعرهای او را کورت شارف و برخی را سیروس آتابای به آلمانی

ترجمه کرده و منتشر کرده است. «در دههٔ شصت گذشته، گوتبه

در لیسبون پرتغال است. میان سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۹ میلادی

شعرهای او را کورت شارف و برخی را سیروس آتابای به آلمانی

ترجمه کرده و منتشر کرده است. «در دههٔ شصت گذشته، گوتبه

در لیسبون پرتغال است. میان سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۹ میلادی

شعرهای او را کورت شارف و برخی را سیروس آتابای به آلمانی

ترجمه کرده و منتشر کرده است. «در دههٔ شصت گذشته، گوتبه

در لیسبون پرتغال است. میان سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۹ میلادی

شعرهای او را کورت شارف و برخی را سیروس آتابای به آلمانی

ترجمه کرده و منتشر کرده است. «در دههٔ شصت گذشته، گوتبه

در لیسبون پرتغال است. میان سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۹ میلادی

شعرهای او را کورت شارف و برخی را سیروس آتابای به آلمانی

ترجمه کرده و منتشر کرده است. «در دههٔ شصت گذشته، گوتبه

در لیسبون پرتغال است. میان سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۹ میلادی

شعرهای او را کورت شارف و برخی را سیروس آتابای به آلمانی

ترجمه کرده و منتشر کرده است. «در دههٔ شصت گذشته، گوتبه

در لیسبون پرتغال است. میان سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۹ میلادی

شعرهای او را کورت شارف و برخی را سیروس آتابای به آلمانی

ترجمه کرده و منتشر کرده است. «در دههٔ شصت گذشته، گوتبه

در لیسبون پرتغال است. میان سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۹ میلادی

شعرهای او را کورت شارف و برخی را سیروس آتابای به آلمانی

ترجمه کرده و منتشر کرده است. «در دههٔ شصت گذشته، گوتبه

در لیسبون پرتغال است. میان سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۹ میلادی

شعرهای او را کورت شارف و برخی را سیروس آتابای به آلمانی

ترجمه کرده و منتشر کرده است. «در دههٔ شصت گذشته، گوتبه

در لیسبون پرتغال است. میان سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۹ میلادی

شعرهای او را کورت شارف و برخی را سیروس آتابای به آلمانی

ترجمه کرده و منتشر کرده است. «در دههٔ شصت گذشته، گوتبه

در لیسبون پرتغال است. میان سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۹ میلادی

شعرهای او را کورت شارف و برخی را سیروس آتابای به آلمانی

ترجمه کرده و منتشر کرده است. «در دههٔ شصت گذشته، گوتبه

در لیسبون پرتغال است. میان سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۹ میلادی

شعرهای او را کورت شارف و برخی را سیروس آتابای به آلمانی

ترجمه کرده و منتشر کرده است. «در دههٔ شصت گذشته، گوتبه

در لیسبون پرتغال است. میان سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۹ میلادی

شعرهای او را کورت شارف و برخی را سیروس آتابای به آلمانی

ترجمه کرده و منتشر کرده است. «در دههٔ شصت گذشته، گوتبه

در لیسبون پرتغال است. میان سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۹ میلادی

شعرهای او را کورت شارف و برخی را سیروس آتابای به آلمانی

ترجمه کرده و منتشر کرده است. «در دههٔ شصت گذشته، گوتبه

در لیسبون پرتغال است. میان سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۹ میلادی

شعرهای او را کورت شارف و برخی را سیروس آتابای به آلمانی

ترجمه کرده و منتشر کرده است. «در دههٔ شصت گذشته، گوتبه

در لیسبون پرتغال است. میان سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۹ میلادی

شعرهای او را کورت شارف و برخی را سیروس آتابای به آلمانی

ترجمه کرده و منتشر کرده است. «در دههٔ شصت گذشته، گوتبه

در لیسبون پرتغال است. میان سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۹ میلادی

شعرهای او را کورت شارف و برخی را سیروس آتابای به آلمانی

ترجمه کرده و منتشر کرده است. «در دههٔ شصت گذشته، گوتبه

در لیسبون پرتغال است. میان سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۹ میلادی

شعرهای او را کورت شارف و برخی را سیروس آتابای به آلمانی

ترجمه کرده و منتشر کرده است. «در دههٔ شصت گذشته، گوتبه

در لیسبون پرتغال است. میان سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۹ میلادی

شعرهای او را کورت شارف و برخی را سیروس آتابای به آلمانی

ترجمه کرده و منتشر کرده است. «در دههٔ شصت گذشته، گوتبه

در لیسبون پرتغال است. میان سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۹ میلادی

شعرهای او را کورت شارف و برخی را سیروس آتابای به آلمانی

ترجمه کرده و منتشر کرده است. «در دههٔ شصت گذشته، گوتبه

در لیسبون پرتغال است. میان سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۹ میلادی

ادبیات



شعر معاصر ایران در آلمان

باد ما را خواهد برد

خسر و ناقد

خواننده را با نویسنده کتاب که برای اکثر قریب به اتفاق خوانندگان

روایی ناآشنا است، فراهم می‌آورد. چنین اطلاعاتی که بهتر

است به عنوان مورخه و پی‌گفتار در صفحات پایانی کتاب بیاید،

به نظر من برای آمدگی خواننده ناآشنا به ادبیات فارسی مفید

است و باید کوشش شود در حدی باشد که ذهن خواننده را پیش از

این دفتر شعر پشت هم ردیف شده است انگشت به دهان حیران

می‌ماند. حال می‌توان خواننده آلمانی‌زبان را مجسم کرد که با

مطالعه این مقدمه و مدخل به چنان سرگیجه‌ای گرفتار آمده که از

به‌دست گرفتن این کتاب پشیمان شده است؛ چرا که او دفتر شعری

را به قصد آشنایی با شعر شاعران معاصر ایران در دست گرفته است

و نه به منظور گذری سطحی بر سیر تحولات تاریخی و سیاسی

این سرزمین وگرنه به سراغ خیل بی شمار کتاب‌هایی می‌رفت که در

دو سه دهه گذشته دربارهٔ وقایع تاریخی و رویدادهای اجتماعی

ایران و کشورهای همسایه ایران به زبان‌های گوناگون نوشته و منتشر

شده است.

«سعید» هم در پی گفتار خود، گرچه یکی دو اشاره جالب به

پیوند شعر و سیاست در ایران دارد، اما موضوع «شعر و سیاست»

را بیش از حد گسترش و کمابیش به تمام گونه‌های ادبیات اجتماعی و

داده است. او در واقع نیمی از نوشتهٔ خود را به ستایش از شعرهای

سیاسی «احمدشاملو اختصاص داده است. در این میان متأسفانه

اطلاعاتی نادرست نیز در اختیار خواننده آلمانی‌زبان قرار داده

است؛ از جمله آنکه شعر «در این بی‌ست» از «دفتر ترانه‌های